

# گفتوگو درباره «گفتوگو» و «خشونت»

## عمادالدین باقی

خشونت، دشمن حیات و تمدن و امنیت و توسعه و رفاه است. گفتوگو و خشونت دو مفهوم متضادند. هر جا گفتوگو مسدود شود خشونت سربرمی‌آورد و گفتوگو آب است بر آتش خشونت. پس اینجا می‌خواهم هم از نفي خشونت بگویم هم از یکی از راهکارهای مهم مقابله با آنکه گفتوگو است اما گفتوگوی واقعی نه زینتی، شعاری و تاکتیکی.

این روزها مکرر حرف از گفتوگو می‌زنند اما نه آنانکه باید گفتوگو را به مثابه نخستین گام آشتی ملی کلید بزنند بلکه فقط یکی از مسوولان. رییس قوه قضایه چند بار دعوت به گفتوگو کرده و تاکید دارد که اعتراض را قبول داریم ولی با اغتشاش برخورد می‌کنیم. سپس سایت میزان مقالات و گفتوگوهای فراوانی در ستایش از این اقدام مهم و تاثیرات مثبت آن منتشر می‌کند هرچند کسی که تخصصش ایجاد دشمنی و نفرت‌پراکنی است نگاه دیگری دارد و می‌گوید «مسوولان نظام با اغتشاشگران قاتل چه گفتوگویی می‌توانند داشته باشند؟ سخن از گفتوگو با مشت‌آشوبگر مزدور، مانند آن است که در غروب عاشورا، کسانی نگران گم شدن خنجر شمر باشند». در واقع این نفرت‌پراکنان درکی از مقوله شهروندی، حق اعتراض، آزادی بیان، مستخدم بودن مسوولان، قانون و لزوم مدیریت بحران و... ندارند. از سوی دیگر دعوت به گفتوگو و بعد هم تبلیغ روی آن، بی‌مایه فطیر است و با این حرف‌ها نه گفتوگو جریان پیدا می‌کند نه خشونت زایل می‌شود بلکه اگر در جامعه تصور شود که «گفتوگو» فقط حرف است نه عمل، خودش می‌تواند آتش‌بیار معرکه بوده و به ضد خود بدل شود لذا شایسته‌تر این بود که به جای این دعوت‌ها و ستایش‌ها، ابتدا يك لیست از زندانیان سیاسی در تهران و شهرستان‌ها - خصوصا شهرهای دورافتاده‌ای که کسی زندانی‌اش را نمی‌شناسد و صدایی ندارد و بیش از همه نیازمند توجه است- تهیه می‌شد که وجه مشترکشان اعتراض داشتن است و

در هیچ اقدامی که اغتشاش نامیده‌اند شرکت نداشته‌اند مثل دکتر مصطفی تاجزاده، دکتر فرهاد میثمی، مهدی محمودیان، کیوان صمیمی، امیر تنها و معلمانی مانند اسماعیل عبیدی، محمد حبیبی و کیومرث

واعظي معلم زنداني در زندان ديزل آباد کرمانشاه، وکلایي مانند محمد نجفي، محمدرضا فقيهي، فعالان دانشجويي يا روزنامه نگار مانند کاوه و ياشار دارالشفاء، نيلوفر حامدي، زهرا توحيدى، عليرضا خوشبخت، حسين سربندي، ويدا رباني و نامزد او حميدرضا اميري، آتفه چهارمحالي، مجيد توکلي، بهاره هدايت، عابد توانچه، عاليه مطلبزاده، نرگس محمدي، مجيد دري، محمد نوري و نوري زاد، فاطمه رشيدى و صدها نفر ديگر.

برخي از اينان که پيش از اين حوادث يك ماه اخير زنداني بودند به علاوه بازداشتي و زندانيهاي دوره موج مهسا واقعا از لحاظ حقوقي اساسا بازداشت بودنشان محل مناقشه است و کاش به مثابه مصداقي از گفتوگو، شرايط يك مناظره آزاد حقوقي براي روشن کردن اين مدعا فراهم بود. کسي مانند محمدرضا فقيهي که وکيلي بود به آگاه و پايبند به قانون، بابک پاك نيا که هنوز هيچ کس نميداند دليل بازداشت او چه بوده و گمان همه اين است که به دليل آموزش حقوقي متهمان در هنگام بازداشت بود و آقاي سعيد جليليان که همواره وکيلي ميانه رو و محتاط بوده و هنگام تحويل دادن حسين رونقي بازداشت شده و هيچ کس پاسخگو نيست که چرا بايد بدون هيچ سابقه و پرونده اي همچنان در بازداشت بماند، يا آقاي کيومرث واعظي که معلم متدين و آزاديخواهي است و در زندان ديزل آباد کرمانشاه به سر مي برد و مجيد دري که مانند بسياري ديگر يك خانواده اي با اصل و نسب دارد و خودش هم فردي آسيب ديده و زجر کشيده است و افراد بسياري که واقعا در اين مجال محدود امکان پرداختن به همه آنها نيست اعم از اينکه آنها را بشناسم يا نشناسم.

مطلوب اين بود که بعد از تهيه اين ليست عده زيادي از آنها که فقط معترض يا منتقد بوده اند، آزاد شوند سپس از گفتوگو سخن رانده شود تا باورپذير شود و نفس گشايش باب گفتوگو آبي باشد بر آتش. حتي انتظاري نيست مانند سلطان حسن مراکشي و شاه حسين اردني و سلطان عمان عمل شود که خيلي قبل از اينکه کار بيخ پيدا کند رفتند زندان و مخالفين سرسخت خود با محکوميتهاي ابد يا طولاني را آوردند بيرون. هيچ شعاري هم ندادند فقط عمل کردند. در مراکش و عمان نخست وزيرشان کردند و کشور متحول شد، بلکه خيلي نازلتر از آن، فقط انتظار آزادي شان را داريم به ويژه که آنها هم غالبا در پي منصب نبوده اند. براي اغلب زندانيان نامبرده و آنان که از قلم افتاده اند راه هاي قانوني آزادي وجود دارد. براي مثال در مورد فردي مانند دکتر تاجزاده که خودش مظهر گفتوگوست با استماع دفاعيات موجه او در تجديد نظر و آزادي با قرار کفالت، يا مانند محموديان، کسرا نوري و محمد شريف مقدم با اجراي ماده 58 قانون مجازات اسلامي که

می‌گوید: «دادگاه صادرکننده حکم می‌تواند در مورد محکومان به حبس بیش از ده سال پس از تحمل نصف و در سایر موارد پس از تحمل يك سوم مدت مجازات به پیشنهاد دادستان یا قاضی اجرای احکام حکم به آزادی مشروط را صادر کند» آزاد شوند یا دکتر میثمی که عمده حبس او سپری شده و...

ولی اگر منظور از گفت‌وگو، حرف‌های درگوشی و خصوصی یا گفت، بدون گو است که گفت‌وگو نیست. گفت‌وگو امری خصوصی نیست و برای جامعه باید اقناع بیاورد و لازمه‌اش این است در حوزه عمومی انجام شود و پاسخ بگیرد. مطبوعات یکی از عرصه‌های این گفت‌وگو هستند. لذا در ارتباط با پدیده خشونت نکاتی بیان می‌شود که اگر می‌پذیرند باید رسماً اعلام کرده و در عمل تغییر مشاهده شود و اگر نمی‌پذیرند پاسخ مقرر بدهند.

نخستین نکته مهمی که باید لحاظ شود، این است که به قول امام صادق(ع) «إِنَّ الْحَسْنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَجْسُنٌ لِمَكَانِكَ مِنْهَا وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ» [أَقْبِحُ] کار بد از هر کسی قبیح است ولی از کسی که منسوب به حکومت باشد به ویژه اگر حکومت مدعی دین باشد قبیح‌تر است. خشونت دولتی هزاران برابر بدتر از خشونت فردی است زیرا:

- ۱- دولت موظف به حفظ امنیت و آزادی شهروند است.
- ۲- مامور، نماینده يك سیستم است و باید آموزش دیده باشد.
- ۳- وحشتناک‌تر اینکه خشونت دولتی، سیستماتیک باشد.
- ۴- حکومت موظف به مجازات عامل اهانت و خشونت حتی نسبت به فردی است که جرم او در دادگاه صالح اثبات شده است. این نه تنها يك حکم حقوق بشری بلکه حکمی دینی است. آنچه برای این قلم حجیت دارد اسناد حقوق بشری است که دستاورد تاریخ بشریت است اما برای آنان که مدعی دینداری به ویژه پیروی از بنیانگذار جمهوری اسلامی هستند این حکم فقهی را از زبان ایشان نقل می‌کنم که آشکار شود در ادعای خود چقدر صادق هستند؟ آیت‌الله خمینی چندین بار گفته است که ماموران حکومتی حتی حق اهانت به مجرم را ندارند چه رسد به ضرب و شتم و خوفناک‌تر آنکه مجرمیتی هم در يك دادگاه صالح اثبات نشده باشد. او می‌گفت: اگر يك آدم جانی را که مستحق قتل است دارند می‌برند اعدام کنند جایز نیست به او فحش بدهید یا سیلی بزنید و اگر چنین کنید قصاص دارد (قضا و قضاوت، 109). به يك محکوم به اعدام حتی حق ندارند يك کلمه درشت بگویند و اگر کسی به او سیلی زد در همانجا حق دارد يك سیلی برگرداند و باید دیگران هم مدد کنند تا او قصاص کند و اگر کسی درشتی کرد باید تعزیر شود (همان، 113) و موارد مشابه (ص101). بنیانگذار جمهوری اسلامی همچنین می‌گوید: «گناهکاران

نیز افرادی هستند همچون خود ما» (قضا و قضاوت، 75). «اهانت کردن به يك آدمي ولو اين آدم خودش يك آدم مخالف باشد باز حق اهانت نیست» (قضا و قضاوت، 105). همه باید بدانیم مجرمی که بالاترین جرم را دارد و به سوي چوبه دار می‌رود جز اجرای حد شرعی احدي حق آزار او را لفظاً و عملاً ندارد و مرتکب، خود ظالم است و مستحق کیفر (قضا و قضاوت، 111). «از اموری که هرچه بیشتر باید به آن توجه شود رفاه حال زندانیان است چه گروه‌هایی که بر ضد جمهوری اسلامی قیام مسلحانه نموده و مردم بی‌گناه کوچه و بازار را به خاک و خون کشیده‌اند و چه کسانی که با فروش و توزیع مواد مخدر فرزندان کشور را به فساد کشانده‌اند و چه سایر گناهکاران. اینان اکنون اسیران شما هستند و به دست خود به اسارت کشیده شده‌اند با اسرای خود چه اینان و چه اسرای جنگی رؤوف و مهربان باشید و برادرانه رفتار کنید. (همان، 77). در هر صورت، زندان اسلامی باید روی همان موازین اسلامی باشد. همانی که وقتی که به شخص اول اسلام، حضرت امیر، ضربت می‌زند، بعد که می‌بردندش، سفارش می‌کند که این را از همان غذایی که خودتان می‌خورید بدهید و همان‌طور چه بکنید (همان، 75).

با این مقدمه تاکید می‌شود که در جریان رخدادهاي دردناك هفته‌هاي اخیر منابع خشونت باید شناسایی شوند. در زیر به صورت فهرست وار به چند مورد از عوامل محرك خشونت اشاره می‌شود. بیان این نکات، خودش مصداقی از گفت‌وگو در حوزه عمومی است که طبعاً با پاسخ منطقی مسوولان ذی‌ربط این گفت‌وگو شکل می‌گیرد و ثمرات مبارکی خواهد داشت و نشان می‌دهد شعار گفت‌وگو، تبلیغی نیست و واقعیت دارد:

۱- تحقیر شهروندان و مدیریت منجر به فقر و بیکاری از منابع اصلی خشونت است (نک: تحقیر منبع انفجار، ایلنا، چهارشنبه 20 مهر 1401).

۲- خشونت‌ها را نباید محدود به يك حادثه و يك مقطع کرد. برخی در پی اثبات این هستند که شادروان مهسا امینی بیماری زمینهای داشته و فکر می‌کنند اگر این ادعا اثبات شود همه معترضان به مرگ مهسا، گناهکار بوده و محکوم می‌شوند. فارغ از اینکه از نظر پزشکی میان مرگ او و يك جراحی مربوط به 16 سال قبل هیچ ارتباط علمی وجود ندارد اصولاً با فرض اثبات آن ادعا هم مشکل حل نمی‌شود زیرا خود ماجرای مهسا محصول يك روند است و چنانکه در مقاله «منشأ و درمان رویه خشونت را باید جست» (مجله صدا، ش 120 شنبه 22 مهر 1401 ص 16) ذکر شده نمونه‌های فراوانی در سال‌های گذشته رخ داده که هیچ‌گاه مقابله قاطعی برای پیشگیری از تکرارش انجام نشده است. در مقاله یادشده افزون بر ذکر مصادیق روشن، عناوین کلی مانند شکایات بازداشتی‌های سال 88 و غیر از آن مورد اشاره قرار گرفته است که قربانیان آن افراد شناخته‌شده و موجه مانند عبدالله رمضانزاده

(استاد دانشگاه و سخنگوی دولت خاتمی)، عبدالله مومنی و دیگران بوده‌اند و این پرسش به وجود می‌آید که با شهروندان ناشناخته چه رفتاری صورت می‌گیرد؟

3- عدم رسیدگی به شکایت‌ها از تخلفات ماموران حکومتی، موجب ایجاد مصونیت آهنین و جرات تکرار خشونت و تحمیل هزینه شده است.

4- در هفته‌های اخیر ویدیوهای متعددی از حضور لباس شخصی‌های مسلح در درگیری‌ها و اقدام به بازداشت و ضرب و شتم بازداشت‌شدگان مشاهده شده است که مطلقاً قابل انکار نیست. این پدیده در طول سال‌های گذشته نیز به کرات مشاهده شده است. در کدام نظام قانونمندی مامور بدون یونیفورم عمل می‌کند؟ به چه مجوزی افراد لباس شخصی می‌توانند مسلح باشند؟

پیامدهای این پدیده بسیار خطرناک است و اگر فردا در خیابان، باندهای آدم‌ربایی یا تروریستی افرادی را جلوی چشم مردم بربایند کسی جرات مقابله ندارد زیرا ضابط یا آدم ربا بودن را تشخیص نمی‌دهند. در نتیجه مسوولیت تمام عواقب این فاجعه به عهده حاکمیت است.

5- حضور لباس شخصی‌ها راه را برای فرار از مسوولیت و طرح ادعای کشته‌سازی باز می‌کنند و شهروندی که با چشم خود می‌بیند لباس شخصی‌ها عمل می‌کنند دیگر نظریه کشته‌سازی را حتی اگر واقعیت داشته باشد، نمی‌پذیرد و خود حکومت را مسوول عادی شدن حضور لباس شخصی مسلح می‌داند.

6- حتی اگر میدان جنگ بوده و طرف مقابل مسلح باشد نه تنها طبق اسناد بین‌المللی حقوق بشر دوستانه بلکه صدها سال پیش در فقه سنتی هر نوع اهانت یا ضرب و شتم پس از بازداشت کردن، ممنوع و مذموم شمرده شده است. (برای مستندات فقهی و دینی آن نگاه کنید به کتاب زنان در جنگ؛ حمایت از زنان در مخاصمات مسلحانه داخلی و بین‌المللی به قلم مریم باقی).

7- توجیه‌گری خشونت با ادعای اینکه این اتفاقات در شرایط بحرانی است و مگر می‌شود به پلیس حمله کنند و پلیس تماشا کند، از دیگر عوامل تحریک به خشم و خشونت است. فارغ از اینکه اقدام یک یا چند مهاجم نباید به حساب هزاران شهروند دیگر گذاشته شود اصولاً اصل تناسب در مقابله، یک اصل حقوقی در اسناد بین‌المللی است. برای مثال حمله با سنگ را نمی‌توان با گلوله پاسخ داد و پلیس در برابر شهروندان در جایگاه دفاع است نه حمله. افزون بر آن اعتراضات، پدیده‌ای منحصر به ایران نیستند. در همه کشورها از جمله در جوامع دموکراتیک نیز بارها تظاهرات اعتراضی انجام و به خشونت منجر شده است. در همین روزها در فرانسه ده‌ها هزار شهروند در اعتراض به

گرانی به خیابان‌ها آمدند و در مواردی به خاطر حمله به بانک‌ها و اماکن عمومی، پلیس ناگزیر از دفاع شده و افرادی مجروح شدند اما در تمام حوادث مشابه، پلیس فقط مجهز به باتوم و اسپری فلفل و گاز اشک‌آور است آن‌هم فقط در صورت حمله به اماکن (نه حمله موردی بلکه حمله سازمان‌یافته جمعی).

8- بی‌اعتنایی و از موضع بالا حرف زدن درباره وقایعی که افکار و احساسات عمومی را تحت‌الشعاع خود گرفته و ابعاد گسترده رسانه‌ای یافته است موجب تحریک به خشونت است.

بدون شك يك مامور هم شهروند و انسان است و خانواده دارد ولي يك مقام مسوول بايد از مرگ شهروند بي‌دفاع بيشتري متاثر باشد يا حداقل به يك اندازه از كشته شدن شهروند و مامور متاثر باشد نه اينكه براي چند مامور سوگواري كند و بقيه شهروندان گويي برگ چغندرند.

9- پاره سنگ برداشتن ترازوي داوري يكي ديگر از عوامل تحريك به خشونت است. يك حمله ناجوانمردانه به يك مامور را مي‌بينند اما ده‌ها حمله به شهروندان را نمي‌بينند يا يك مورد را بزرگنمايي مي‌كنند تا موارد ديگر را نادیده بگیرند.

اين در حالي است كه خود مسوولان نظامي و قضايي تاكنون از چندهزار بازداشتي خبر داده‌اند و با اين يك مورد نمي‌توان بر وضعيت چندهزار بازداشتي كه خود گفته‌اند سرپوش گذاشت.

منبع: [www.iranpress.com](http://www.iranpress.com) 30 آبان 1401